



۲۰۱۶/۰۴/۱۵



م. اسحاق نگارگر

## در بارهٔ ابتدالی سیاست

اریستوفان کمیدی نویسنده یونان باستان که از سال ۴۴۶ قبل از میلاد تا سال ۳۸۶ قبل از میلاد می زیست در بارهٔ سیاست و سیاستمداران یونانی گفته است:

"اینجا در زیر هر سنگ می بینی که چند سیاستمدار پنهان است." اریستوفان این سخن را آن وقت گفته بود که در یونان باستان دموکراسی نوپای بود و این نظام هنوز تجربهٔ کافی نیندوخته بود. من که نه از سیاست خوشم می آید و نه کدام جاه طلبی سیاسی به دامنم آویخته است میدانم که در افغانستان امروز با وجود قرن ها تجربهٔ دیموکراسی سیاست امری بسیار مبتذل گردیده است و معلومات این ابتدالی سیاسی تا حدی سابقهٔ تاریخی نیز دارد. در دیگر کشورها سیاست را علمی میدانند که برای کسب این علم در محضر استاد زانو باید زد و علم و فن سیاست هر دو را باید آموخت اما در کشور ما سیاست تابع نرخ روز است. ما اگر برای تربیهٔ سیاسیون کدام فاکولته هم داشته باشیم تنها شعبهٔ روابط خارجی فاکولته حقوق بود که برای وزارت خارجه دیپلمات تربیه می کرد. نخستین مرحلهٔ ابتدالی سیاست در افغانستان با حزب دموکراتیک خلق آغاز شد. معیار گزینش اعضای آن حزب شعارهای زنده باد خلق، زنده باد نیروهای صلح و سوسیالیسم، زنده باد دژنیرومند صلح یعنی کشور شورا ها و مُرده باد فیودالیسم و ارتجاع منطقه، مُرده باد امپریالیسم امریکا و مرده باد رژیم صیهونیستی اسرائیل و البته در یک جناح چپ مرگ بر شوونیسم عظمت طلبانهٔ چین و در جناح چپ دیگر مرگ بر رویونیسم شوروی را می توان برآن افزود. هر سیاستمدار به حکم سابقهٔ ذهنی شعارهای خود را بر می گزید و به جزیان فکری خاص خود می پیوست. اما کودتای هفتم ثور حزب دموکراتیک خلق را واداشت که صفوف خود را توسعه بدهد. من کسانی را که بعد از کودتا به حزب پیوستند حزبیان ثوری میخوانم که دُرست مانند گنجشکان داغسرکه در ماه ثور وقتی توت نیم پخته می شود وارد معرکه می کردند این حزبیان ثوری نیز به همان پیمان بر شاخه های خلق و پرچم درخت حزب معرکه آرای می کردند. این حزبیان ثوری برای اینکه کسی حزبی بودن و یا وفاداری شان را مورد سؤال قرار ندهد افراطی تر از حزبیان قدیم عمل می کردند و همین جا بود که سیاست از اصولیت و پرنسیپ گرایی به سوی ابن الوقتی و مصلحت گرایی سقوط کرد.

یکی از امامهای من که دیگر در میان ما نیست و رخ در نقاب خاک کشیده است منصبدار پلیس و در یکی از ولایات ها سرمامور بود قصه می کرد که شبی با قوماندان خود برای مراقبت از جوانان تازه پیوسته به حزب که شبها در مراکز شهر هاگزمه می کردند بیرون شده بود به تازه جوانی که خود را زیرپوتوی خود پنهان کرده و تنها میلهٔ کلشنیکوف از زیر پتویش آشکار بود رسیدیم و قوماندان که میخواست ببیند او خواب است یا بیدار آهسته دست بر میلهٔ تفنگش

نهاد. جوانک به فکر اینکه یک تن از دشمنان به سراغش آمده تا اسلحه اش را بگیرد ناگهان از جا پرید و لا اله گویان فریاد زد "اخوان صاحب به خدا که مه خلقی نیستم" قوماندان را خنده گرفت و من به اغتنام فرصت برایش گفتم: "آیا با اینان می شود از انقلاب دفاع کرد؟" از مقصود دور نیستم که صحبت بر سر ابتذال سیاسی بود. در پشاور نیز وضع بر همین منوال بود و هر کس که می آمد تنظیم ها برای هر ولایت یک آمر ولایتی داشتند که آن آمر ولایتی یا به حساب آشنایی یا به حساب تحفه و تارتق برای شخصی که هرگز ندیده بود تصدیق میداد که مسلمان و اهل و صالح است و جاسوس و تخریبکار نیست. آن تنظیم ها امروز در دولت صاحب مقام استند و همان روابط نیز برقرار است. مگر ابتذال سیاسی بیش از این می شود که افغانی را که از یک کشور خارجی تابعیت دارد به همان کشور متبوعش به عنوان سفیر می فرستیم. یکی از وکیل صاحبان با طمطراق می غرید که ما عناصر دموکرات استیم و به همین دلیل مردم ما را به نمایندگی انتخاب کرده اندو من با یک زهر خند با خود گفتم: "راستی مردم افغانستان چقدر "خوشبخت" استند که این وکیل صاحبان یک عالم پول خرج کرده اند و برای مردم پلو های چرب و شیرین داده اند تا در بدل این همه مصارف وکیل صاحبان دموکرات برای شان خدمت نیزکنند. آقا جان تو که قصد خدمت داری چرا برای وکیل شدن پول خرج می کنی.

بدبختانه یک عرص بسیار عمده ابتذال سیاسی همین است که سیاستمدار مبتذل سیاست را جدی نمی گیرد. آنکه سیاست را جدی بگیرد وقتی کامیاب نشد استعفاء میدهد و راه خود میگیرد و می رود. اما برای سیاستمدار مبتذل بگو: "کشتی های ملت در حال غرق شدن است" می خندد و برای تان می گوید: "صبر داشته باشید وقتی که ما جور آمدیم زمین و زمان را کشتی میگیرد." ما وقتی کودک بودیم با هم به بازی پادشاه - وزیر می پرداختیم ولی در همان بازی نوعی نظم و تبعیت از قوماندان و وزیر وجود داشت اما در این جا همان هم وجود ندارد. تمام هم و غم سیاستمداران مبتذل همین است که به مردم اطمینان بدهند که ملامت اصلی رقیب سیاسی شان است و نه ایشان. آخر آقای مبتذل خان گیرم که مردم بدانند که به طور مثال الف ملامت نیست و تمام ملامتی ها در گردن (ب) است این کدام درد شان را دوا می کند؟ مردم امنیت ندارند، در روز روشن دزدان و تروریست ها وارد ادارات رسمی تان می شوند و ماموران فلک زده تان رامانند توت می تکانند، عساکر تان را در جبهات جنگ مانند گوسفند سر می بُرنند. اسکندر مقدونی راست می گفت که:

"من از اردوی شیران که رهبر شان گوسفند باشد نمی ترسم ولی از اردوی گوسفندان که رهبر شان شیر باشد سخت می ترسم."

مگر مردم نتیجه این ابتذال سیاسی را در گذشته تان ندیده بودند که هر بار یک گروه بر ضد گروه دیگر تیر و تفنگ می کشیدید و صد نفر همدیگر را می کُشتید ولی چون نمیتوانستید که بر همدیگر پیروز شوید وقتی از شما می پرسیدند که دلیل جنگ تان چه بود جواب تان همان یک جمله تکراری بود که "بود دگه بعضی سؤتفاهم های برادرانه" و شما تا امروز از آن همه قتل و کُشتار برای مردم پاسخی روشن نداده اید و این بی تفاوتی عمق ابتذال سیاسی تان را نشان میدهد. در جهان سیاستمداران به خاطر یک اشتباه کوچک از صحنه کنار می روند ولی شما ها که بار مسئولیت قتل ها و خرابکاری هارا بر دوش دارید میخواهید هنوز هم مردم برای تان فرصت بدهند و بر شما اعتماد کنند. من تا حال هیچ سنگ پاره به کُلفتی و دُرشتی روی شما نیافته ام. بیچاره مردم افغانستان همه مصداق همان شعر بیدل استند که می گوید:

خاک تسلیم به سر کُن که در این دشتِ هلاک  
تو نداری سپر و در کفِ رهن تیغ است

فاعتبروا یا اولی الابصار  
14 اپریل 2015 میلادی برمنگھم  
نگارگر

